



آیا فیلم اسکندرا! یعنی سربازان آمریکائی در ایران؟! سیوش اوستا

بارها به این مسئله اشاره کرده‌ایم که جهان متمدن و مترقی و پیشرفته از دیروز تا به امروز همیشه با برنامه و سازمان یافته و حساب و کتاب شده کار می کرده‌اند و می کنند.

چه آن روزگرانی که ایرانیان بر ۱۳۲ کشور جهان حکومت می کرده‌اند و در کشورهایی چون مصر به فرمان شاه ایران دانشکده پزشکی می ساخته‌اند. (به جای این که ۴ تا مریض را در شوش و کاشان و تخت جمشید و غیره مداوا کنند و یا چهار تا پزشک به آنجا بفرستند) و چه آن هنگامه‌ای که براساس نوشته انجیل اندیشمندان (مغان) ایرانی به سرزمین یهودیان می روند و مادر عیسی را بشارت به پیامبری فرزندش می دهند و طلا و جواهرات در اختیارش می گذارند تا فرزندش را بردارد و برای تحصیل به مصر و دیگر کشورهای متمدن زمان ببرد تا بتواند در آینده نقش ناجی یهودیان را از سلطه روم بازی کند.

ایران آن دوران حاکم حکومت جهانی و لیبر نظم جهانی بود، امروز این افتخار از آن آمریکائی‌ها شده است. چنانچه از ۱۵ سال پیش نوشتیم:

آمریکا از سال‌ها پیش توسط تینگ تانگ‌های خود برنامه‌های کوتاه و دراز مدتی را در سراسر جهان تدارک دیده است و تمامی امکانات و هنر و تکنولوژی خود را در خدمت اهداف فردای آمریکا قرار داده است.

و بدینسان است که وقتی یک رئیس جمهور از حزب رقیب بر کرسی ریاست می نشیند، اول کسی که به او شادباش می گوید رقیب اوست. چرا؟ زیرا در وحدت و همبستگی ملی است که می توان لیبر جهان بودن را حفظ کرد.

یکی از امکانات بسیار مهمی که از دهها سال پیش در خدمت اهداف و برنامه‌های تینگ تانگ‌های آمریکاست، سینمای این کشور است. از همان قدیم سینمای آمریکان نقش مهمی داشته و دارد تا پلیس این کشور را با هر نوعش و در هر شهر و ایالتی پلیسی در خدمت مردم نشان بدهد و اگر هم فیلم‌هایی در انتقاد از برخی افراد و یا تشکیلات پلیسی، امنیتی و نظامی این کشور ساخته شده است، پایان کار به نفع سازمان مربوط بوده است.

نوعی دیگر از فیلم‌های آمریکائی زمینه‌ساز مداخلات نظامی این کشور در سرزمین‌های دیگر و قدرت‌نمایی بلامناع سربازان و کوماندوهای ویژه آنها بوده است از جمله فیلم‌های راکی و رامبو. آنچه در این فیلم‌ها به نمایش درآمده بود، بدون شک زمینه‌ساز هجوم نظامی آمریکا به افغانستان و عراق بوده است.

هر چند ایران اسلامی هم در همین برنامه و طرح افغانستان و عراق بود، اما بازی‌های اطلاعاتی، جهانی و رزانه جمهوری اسلامی در افغانستان و عراق موجب شد تا در مراحل نخستین حمله آمریکا به این کشورها، جمهوری اسلامی از قدرت ویژه‌ای برخوردار باشد و بدینسان امکان پرداختن به خود ایران محدود و مسدود شد.

مثلاً در نخستین دولت موقت افغانستان پس از سقوط طالبان جمهوری اسلامی با آمریکا همکاری نظامی اطلاعاتی کرده و تقریباً سه وزارتخانه مهم این کشور در دست نیروهای بود که با جمهوری اسلامی نزدیکی ویژه‌ای داشتند، وزارت دفاع ژنرال فهیم، وزارت داخلی یونس قانونی و وزارت خارجه عبدالله.

تا آمریکائی‌ها به خود آمدند و توانستند بازمانده‌های طالبان را به جای نیروهای نزدیک به ایران به قدرت برسانند، زمانی گذشت و این وقت گیری به نفع جمهوری اسلامی شد. به گونه‌ای که امروزه دولت افغانستان هر روز از ایران دورتر و به سعودی، پاکستان و طالبان نزدیکتر می شود.

۹ نفر اعضای شورای عالی این کشور که توسط آقای حامد کرزای انتخاب شدند همگی از (مولوت‌ها) و از ملایان بنیادگرا و هوادار طالبان هستند و یونس قانونی که زیر ۲۰ درصد رای آورده بود در بازی قدرت حساب نشد.

در ابتدای ورود آمریکا به عراق نیز اکثریت قدرت به دست شیعیان هوادار ایران بود به گونه‌ای که هر روز که از عراق سخن رانده می شد، عمامه‌های ملایان ایران در تلویزیون‌ها ظاهر می شد. اما رفته‌رفته، آمریکائی‌ها که به نفوذ اطلاعاتی افرادی چون احمد چلبی از سوی ایران پی برده بودند، سعی کردند تا هواداران ایران را از قدرت دور کنند.

آقا ول کن پاچه را!!

آقای حسن نزیه کجا تشریف دارند؟

میتوان درک کرد که بسیاری فراخوان رفراندوم را امضا نکنند، اما منادیان همراهی و اتحاد چرا!!؟

محسن کردی

وقتی به لیست حامیان فراخوان رفراندوم نگاه کردم، بسیاری نامها را که انتظار میرفت در آنجا باشد ندیدم. چندی منتظر شدم اما باز هم نیامد. شاید در نگاه اول بنظر آید که نگارنده قصد فشار و تحمیل و تکفیر کسانی را دارد که به حامیان و یا امضا کنندگان نیویسته‌اند. همینجا بگویم که چنین نیست. آقای دکتر حسن کیانزاد در مطلبی بسیار متین و منطقی نوشته بودند که نقل به مضمون، امضا نکردن بیانیه گناه نیست و نباید کسانی را که حمایت نمیکنند و یا بیانیه مشکل دارند شماتت کرد، این حق دمکراتیک آنهاست که امضا نکنند. بسیار سخن درستی است ولی نه در مورد همه کس از جمله خود ایشان. آقای دکتر کیانزاد را سالهاست که میشناسم و خدمت شان ارادت دارم و مطالبشان را مطالعه میکنم. در خبرخواهی و بی غرضی ایشان و دیگر عزیزانی که نامشان در این نوشته میاید نیز تردید ندارم. اما در مورد امضای فراخوان، میتوان درک کرد که بسیاری به دلایلی امضا نکنند. اما این قابل فهم نیست که کسانی از جمله آقای حسن نزیه، آقای حسن ماسالی، آقای دکتر حسن کیانزاد و سایر شخصیت‌های سیاسی که در طی این ۲۵ سال تلاشهای بسیاری برای همراهی و اتحاد و ائتلاف داشته‌اند این فراخوان را که به برداشت نگارنده بالای نود درصد در راستای نظر و عقیده خود آنها بود امضا نکنند. دلیل این رفتار چیست؟ آیا واقعاً آنچنان که میگویند اشکالاتی به آن بزرگی در این فراخوان وجود دارد که امضا کردن را لازم میکند؟

با فورمه سبزی یا گرسنگی!

دلیل قابل درک نبودن این رفتار از جانب این عزیزان از این روست که آنچه در فراخوان آمده یا در بخش اصلی آرمانهای این عزیزان که در بیانیه‌های سیاسی شان در گذشته آمده است وجود دارد و یا در راستا و تکامل آن طرحها و آرمانها در نهایت به همین رفراندوم و انتخابات مجلس موسسان می انجامید. شاید یک مثال عامیانه موضوع را بهتر برساند؛ اگر از کسی پرسید که غذای محبوب چیست؟ معمولاً پاسخهایی مانند فورمه سبزی، چلوکباب گوید، آبگوشت و خورش قیمه بیشترین را تشکیل میدهند. تعداد کمتری آتش رشته و بسیار کمتر به کله جوش و آشکنه رای میدهند. و مشکل با این عزیزان این است که آراء شان بیشتر با سری اول غذاها موافق است. در چنین حالتی ممکن است که غذای محبوب آقای نزیه فورمه سبزی باشد اما این به این معنی نیست که با آبگوشت آقای حسن کیانزاد مخالفتی داشته باشند و بدشان بیاید مگر آنکه به علت کهولت (امید که سلامت و برقرار باشند) بگویند که برای کلسترول خون شان خوب نیست که البته قابل فهم است.

سوال اینجاست که آیا فرد سیاسی باید آنقدر پرفکشنیست باشد که یا مردم ایران باید مثلاً خورش فسنجان یا سینه اردک را که او می پندارد مناسب حالشان است بخورند یا او زیر فراخوان را امضا نمیکند؟ پدربزرگان مردم گوشت قرمز حاوی کمترین حقوق اجتماعی سیاسی هم گیرشان نمی آید، همینقدر که یک غذای ملی معمولی با کمی ایراد و اشکال هم فراهم شود باید خورد! مگر حکومتها و روشهای حکومتی با روشهای رسیدن به همراهی ملی در میان سایر ملل عالم و کشورها الزاما به مذاق یکایک آن مردم خوش میآید؟ این نگارنده خسته نمیشود از اینکه تکرار و تکرار کند که نباید بخاطر نیش انقلاب ۱۵۷۲ ریسمان سیاه و سفیدی که ممکن است بتواند ما را از این گرداب بیرون بکشد و نجات بخشد ترسید. آیا باید از احتمال خوردن هراسید و قدم بر نداشت چرا که ممکن است مردم نا امید شوند و دوباره بر نخیزند؟ بله، ممکن است که چنین شود، ممکن است که زمین بخوریم، اما باز بر می خیزیم. وانگهی، چه کسی میتواند تمامی مردم ایران و نیروهای سیاسی بر آن صحنه بگذارند که زمین خوردنی هم نباشد؟ میدانیم که تا ابد نیز چنین راهی بوجود نخواهد آمد. یعنی نمیتواند وجود داشته باشد. یک جامعه مریض میتواند راهی ارائه کند که صد



هستند که دشمن صیاد خیالش از بابت شان آسوده است. ایران را به همراه آنها در ظرف بدون درپوش ریخته است و میداند که هیچ یک برای بالا رفتن از دیوار و خروج از این ظرف برای دیگری قلاب نمیگیرد بلکه اگر دیگری هم همتی بکند که بخواهد بالا برود دیگران پاچه‌اش را می چسبند که با پایین کشیدن او بخواهند خود بالا بروند و در نتیجه همه به پایین پرت میشوند و به همراه خود ملتی را در ظرف صیاد زندانی نگه میدارند.

سبو شکست در فهرست حامیان درون مرزی فراخوان رفراندوم، بجز انگشت شماری نامهای معروف، دیگر نام معروفی از نویسندگان و اندیشمندان داخلی که در حد بانیان فراخوان دیگری هم همتی بکند که بخواهد بالا برود دیگران پاچه‌اش را می چسبند که با پایین کشیدن او بخواهند خود بالا بروند و در نتیجه همه به پایین پرت میشوند و به همراه خود ملتی را در ظرف صیاد زندانی نگه میدارند.

در فرهنگ پارتی بازی و بده بستان میکند! وقتی خوب بنگریم، می بینیم که مشکل کار در اخلاق و فرهنگ ما ایرانیان است و این اخلاق زشت قهرمان پرورمان. ما معمولاً یا باید مرید باشیم یا مراد، حد وسط نداریم. خوشبختانه این اخلاق دارد هرچه بیشتر از میان ما رخت بر می بندد. مطالعه سالها قضاها و سرگذشت پهلوانان و قهرمانان در کودکی و شنیدن تعریف و تمجید از بزرگانی چون میرزا تقی خان امیر کبیر و ستارخان و باقرخان و رضاشاه کبیر و دکتر مصدق و غیره، نگاه ما به امر اجتماعی را آنچنان پروراند که هر ایرانی که به سطحی قابل توجه از معرفیت و مقبولیت سیاسی اجتماعی در سطح جامعه رسید خواست مصدق یا میرزاتقی خان دوم بشود. خوب تاریخ یک کشور که گنجایش اینهمه مدعی و نامزد مقام میرزاتقی خان و مصدق بودن را که ندارد! این یکی از عواملی است که ادبیات سیاسی ما را به انواع تهمت‌های نایجا و نسبت‌های نوکری بیگانه در مباحث سیاسی می آلاید. بزرگانی مانند مصدق و محمدرضاشاه کم از این ادبیات استفاده نکردند. دیگران هم یا از آنها یاد گرفتند یا قبل از آنها بلد بودند. این بزرگان به همراه سیاستمدارانی که یکدیگر را به این تهمتها آلوده میکنند مصداق همان خرچنگ‌هایی



بزرگترین هواپیمای جهان با نام «غول آسمانها»

روز سه شنبه ۱۸ ژانویه رهبران بریتانیا، آلمان، فرانسه و اسپانیا، چهار کشور عضو کنسرسیوم هواپیماسازی اروپا در شهر تولوز فرانسه از نخستین هواپیمای ۸۳۸۰ ایرباس که برای نخستین بار از کارخانه خارج می شد، پرده برداری کردند.

این هواپیما که لقب «غول آسمانها» را دارد، نقطه عطفی در تاریخ هواپیماسازی جهان است. ارتفاع دم هواپیما تا زمین ۲۴ متر برابر با یک ساختمان ۸ طبقه است. طولش ۷۳ متر و عرض آن به ۸۰ متر میرسد. وزن این هواپیما بدون مسافر ۲۸۵ تن است و می تواند ۸۴۰ مسافر را با سرعت ۹۰۲ کیلومتر در ساعت حمل کند و ۱۵ هزار کیلومتر را بدون توقف طی کند.

ایرباس تا کنون سفارش فروش ۱۴۹ فروند از هواپیمای ۸۳۸۰ را دریافت کرده و برای این که بتواند هزینه‌ای را که تا کنون برای ساخت این هواپیما صرف کرده به دست آورد، نیاز به فروش ۲۹۰ فروند هواپیما دارد. نخستین پرواز آزمایشی هواپیمای ۸۳۸۰ روز ۱۹ مارس آینده خواهد بود.